

اتفاق داشتند اسلام در مقابل منقش شد و مشركان در اطراف آن  
نور خدیوی نمودند و یا بی الله الا ان یتیم نوره و قوش حکوم کردند  
بسیج مشهور علیه السلام بی توان رسانید پس اجتماع بر آن کردند  
که عهد نامه بنویسند و اتفاق بر آن کنند که با بی با هم و بی طلب  
منالحمه و مباحیه و مخالطه و مجالسته و مصالحه کنند و آن عهد  
نامه در میان کعبه و یحیی و بعد از آن هر کس با مسلمانان طایفه خود  
منازعه نمودند و ایشانرا تعدیه سخت میکردند و وقت سخت  
و افشاره و یا بی طلب اظهار عداوت و ضما نمودند و کشتن میان  
ما و شما صلح و صلوات رحم بخت الاز قتل مهر و ابوطالب حضرت  
رسالت را علیه الصاوة و السلام و مسلمانان و بی از افکار عاید کرد  
حضرت میگردد پیش خود بود و محافظت کرد و مشركان از غیره  
بسیار به ایشان می رسانیدند و ایشانرا در حصار داشتند و با  
بازار تا به ایشان می بستند و کس را که طعام به ایشان می بود منع  
می کردند و ایشانرا در حوض لیزه می بستند و هر کس می آمدند و قوش را راه  
می کردند و طعامها را بازاری می خریدند و نصیبی بر ایشان می نمودند  
و ولید بن المغیر را می گفت تا ندانم میگردد که هر کدام از اصحاب مهر  
ک طعام خود بر آن تو بهای می بوی باید فروخت و سه سال برین  
بهر بودند تا مشقه بسیار به مسلمانان رسید و فریاد اطال ایشان  
و از دستگیر میگردد شد و در هر چه رسید مشركان تو می کردند

تاریخ  
الاطفا و میرا بیدن  
آتش مصادره

المهدی الفقهی  
المشقة صحاح

المهدی الفقهی  
صحاح

الادب و تحقیق  
رسانیدن معنی

الشوخی المجدد  
فان صحاح

و آن محنت و بال بر بی با هم نتوانستند رسید و اظهار آن کردند  
حقیقه طالمه فاطمه بود که نوشته و بعضی از مشركان خواستند  
که از آن صحیفه بزار شوند و تقصص عهد کنند و ابوطالب ترسان بود  
که می داداشت یا بعد از آن حضرت رسالت علیه الصاوة و السلام  
فرضه یابند و او را مالک کنند و در عهد زمان او را در میان اولاد  
خود محفوظ می داشتند و قوش در شبها فریاد اطال می می کردند  
از سنی می شنیدند و روز دیگر هر مسجدی می رسیدند و گفتند  
فرزندان از خوشی و فریاد و سیری شب گذارشتند و خوششان  
ما از سنی از سنی فریاد میگردد و فریاد بی رفتند و بعضی را  
قوش می آمد و بعضی نه و کس از قوش که صلوات می میگردد  
بر پنهان ایشانرا می آخت و حکیم بن حزام روزی جای می بوی  
وقت داشتند و خانه صد می بود و او در شب خود را بر  
چهل دروازه بدید و گفت طعام به بی با هم می بوی و ای که تو با  
طعام قلاص نیای تا پیش تو نویسی که سواستی ابوالخیر می  
مشام گفت او طعام لیمه خود می بود و او را منع نتوان کرد و او  
چهل منع میگردد و ابوالخیر می برخاستند و ساقی اشتری انداختند  
بود و برداشتند و زوق ابی جهم زد و فریاد شد و سخن در آن  
عزلی حاضر بود و بدید و مشركان را کراهت می بود آن حکایت  
جمع دیار حضرت و سال علیه الصاوة و السلام و صحابه رسیدند

ای صورت ام  
تاریخ مشرق  
العقبت

Copyrighted by King Saud University